

به نام خداوند سبحان

عدالت اجتماعی از نگاه آیات و روایات

عدالت اجتماعی به عنوان یک گرایش باطنی و امری فطری در نهان و نهاد انسان، از مسائلی است که همواره توجه بشر را به خود جلب کرده است و سابقه‌ای به قدمت عمر بشر دارد، به گونه‌ای که همه مسلمانان و انسان‌های آزاده تاریخ، از آغاز تاکنون، اندیشه برقراری عدالت اجتماعی و مبارزه با ستم را در سر می‌پروراند. بررسی این اصل اصیل انسانی در آیات قرآن و کلام ائمه معصوم (ع)، در تحقق واقعی این مسئله رهگشاست. خداوند متعال در قرآن کریم به این مهم دستور می‌دهد و آن را بر انسان واجب می‌داند: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ» (نحل: ۹۰) یا: «يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ» داوود ما تو را در زمین جانشین خود قرار دادیم پس حکم کن بین مردم به حق [و عدل].» (ص: ۲۶) در مقابل، به جامعه اسلامی نیز یادآور می‌شود که بدی‌ها و دشمنی‌ها نباید شما را از راه عدالت بیرون سازد، به گونه‌ای که حتی با دشمنانتان به عدالت رفتار کنید: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَا نُ قَوْمٍ عَلَىٰ آلَا تَعْدِلُوا اغْدِلُوا هُوَ أَفَلْتَبْتُولِي؛ دشمنی با جمعیتی شما را به گناه ترک عدالت نکشاند، عدالت پیشه کنید که به پرهیزگاری نزدیک تر است.» (مائده: ۸) این گونه است که خدای سبحان، یکی از هدف‌های عمده پیامبران را برپا داشتن عدل و قسط معرفی می‌کند. (حدید: ۲۵) بر این اساس، در این تحقیق با بررسی آیات و روایات، ابتدا به مفهوم‌شناسی عدالت می‌پردازیم، آنگاه معنای عدالت اجتماعی را بیان می‌داریم.

بررسی مصداق‌های تکوینی و تشریحی عدالت، مصداق‌های عدالت اجتماعی و ارکان برقراری آن و نیز آثار و نتایج عدالت اجتماعی، از مسائلی است که این پژوهش درصدد بررسی آن با رویکرد مبتنی بر آیات به ویژه روایات است. از این رو، به عدالت اقتصادی به عنوان یک امر مهم در برقراری عدالت اجتماعی توجه گردیده و ارکانی مانند حکومت، حاکم، کارگزاران و خواص که زمینه برقراری صحیح عدالت اجتماعی را فراهم می‌آورند، بررسی شده است؛ زیرا عدالت می‌تواند زمینه رشد مادی و معنوی افراد و آبادی و صلاح سرزمین‌ها را دربرداشته باشد. به عبارتی، در سایه عدالت، هدف خلقت که همان عبادت و کمال آدمیان به سر منزل مقصود است، تحقق می‌یابد و ظلم و جور و بی‌عدالتی که زمینه دگرگونی نعمت‌های الهی و نزدیک‌سازی خشم و غضب الهی را به همراه دارد و دشمنی‌ها و فرسودگی و نابودی تمدن‌ها و آبادانی‌ها ثمره اوست، ریشه‌کن می‌شود.

معنا و مفهوم عدالت

واژه‌شناسان، «عدل» را به میانه‌روی، برابری، همسانی، همانندی، مساوات و ضد جور معنا کرده و گفته‌اند عدل و عدل در معنی نزدیک به هم هستند، ولی «عدل» در چیزی است که تساوی آن با بصیرت درک شود و «عدل»

در چیزی است که تساوی آن با حس فهمیده شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴هـ.ق: ج ۱، ۴۳۶) در کتاب *العین*، عدل، حکم به حق معنا شده است. (فراهیدی، ۱۴۱۰هـ.ق: ج ۲، ۳۸؛ ابن منظور: ج ۱۱، ۴۳۱)

ابن فارس می‌گوید: «ع - د - ل» دو ریشه متضاد با هم دارد: ۱. عدل به معنای برابری؛ ۲. عدل که بر انحراف و کجی دلالت می‌کند؛ العدل من الناس: شخصی که روش مستقیم او مورد خشنودی مردم است و جمع آن، «عدول» است. عدل، ضد جور و ستم است. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ج ۴، ۲۴۷)

این نکته حائز اهمیت است که لغویان در تفاوت عدل و انصاف و عدل و قسط نکاتی نقل کرده‌اند که در جای خود قابل بررسی است. بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت اصل واحد در ماده عدل، حد وسط میان افراط و تفریط است، به گونه‌ای که نه در آن زائدی باشد و نه نقص. این معنا را می‌توان در همه تعاریفی که اهل لغت بیان کرده‌اند قابل انطباق دانست.

عدل در اصطلاح علوم گوناگون، تعاریف متفاوتی دارد: عدالت در شرع به معنای راستی در راه حق و برتری دادن عقل بر هوا و هوس است و در اصطلاح فقیهان، عبارت است از: پرهیز از گناهان بزرگ و اصرار نکردن بر گناهان کوچک. آرن رعایت تقوا و دوری از همه اینها را به ملکه عدالت تعبیر می‌کنند. (موسوی خمینی، ۱۴۱۹: ج ۱، ۱۰)

عدالت از دیدگاه اندیشمندان، حکما و فلاسفه نیز تعاریف مختلفی دارد که این اختلاف بر اساس شرایط گوناگون بوده است. در قرون وسطا، متفکران و فلاسفه توجه خاصی به طبیعت داشتند، به گونه‌ای که از نظر اینان، عدالت عبارت است از: اصل آرمانی یا طبیعی یا قراردادی که معنای حق را تعیین و اقرار به آن را در عمل ایجاب می‌کند. (صانعی دره بیدی، ۱۳۷۰: ۴۶۰) از این رو، از نظر ارسطو، عدالت به معنای عام آن، شامل تمام اقسام فضایل و به معنای خاص، آن فضیلتی است که به موجب آن باید به هر کس آنچه حق اوست، داده شود. سیسرون، حقوق دان رومی در ادامه می‌افزاید: «به شرط اینکه به منافع عمومی زیان نداشته باشد.» حقوق دانان و حکمای غربی، تعریف ارسطو را همراه با جمله متمم سیسرون، مهم‌ترین تعریف عدالت شمرده اند. (کاتوزیان، ۱۳۴۷: ج ۱، ۲۰۵)

به اعتقاد افلاطون، عدالت رشته‌ای است که افراد جامعه را به هم پیوند دهد یا وحدت افراد است به منظور هماهنگی (بازارگاد، بی‌تا: ج ۱، ۱۰۹) در دوره رنسانس، تأمین منافع دیگران را نیز به معنای عدالت نزدیک کرده و گفته‌اند عدالت اجتماعی دال بر احترام به حقوق دیگران و دادحق هر صاحب حقی است. (صانعی دره بیدی، ۱۳۷۰: ۴۶۱) دانشمندان اسلامی نیز درباره تعریف عدالت اختلاف نظر دارند؛ مرحوم طبرسی آن را مانند چیزی از جنس خودش، یعنی برابری معنی می‌کند. (طبرسی، ۱۳۴۹: ج ۱، ۱۰۳) ابن ابی‌الحدید به این‌یاور است عدالت، خلق متوسط بین افراط و تفریط است (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۴۱: ج ۱۸، ۲۱۶ و ۲۷۲) و مرحوم علامه طباطبایی معتقد است: عدالت برپاداشتن مساوات است و برقراری موازنه بین امور و چیزهایی که هر چیزی سهم مورد استحقاق خویش را داشته باشد (طباطبایی، ۱۳۶۴: ج ۲، ۲۵۲) ایشان در جای دیگری، عدالت را حالتی میانه می‌داند که جدا از افراط و

تفریط باشد. (همان: ج ۶، ۲۱۹) شهید مطهری نیز درباره عدالت می‌گوید: عدالت، اعطای حق به ذی حق یا عدم تجاوز به حق ذی حق است. (مطهری، ۱۳۷۹: ۱۶) این روشن است که فصل الخطاب ایشان در عبارت «اعطاء کل ذی حق حقه» (نهج البلاغه: خطبه ۳۷) است که حق را به حق‌دار دادن می‌داند. شهید مطهری در جایی دیگر نیز عدالت را به معنای انصاف، میانه‌روی و پرهیز از افراط و تفریط و قرار دادن هر چیزی در جای خود آورده است. با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان معنای اخذ شده از کلام حضرت علی (ع): «عدل به معنای اعطای حق به آنچه که شایستگی آن حق را دارد» را معنای دقیق‌تری برای عدل دانست. این معنا با تعاریف لغوی و اصطلاحی بیان شده، سازگاری بیشتری دارد، به‌گونه‌ای که شهید مطهری و علامه طباطبایی نیز به آن اشاره کرده‌اند. از این‌رو، می‌توان بر همه اقسام و مصادیق عدل یک روح واحد را حاکم دانست، چنان که برخی اندیشمندان معاصر نیز به آن اشاره کرده‌اند.

«اگرچه عدل یک مفهوم ارزشی است، اما در بستر هستی جاری است و حضور دالودل در همه جهان جریان دارد، لیکن در مسائل ارزشی، مفهومی اعتباری است و اهور تکوینی، مفهومی حقیقی پس می‌توان اذعان کرد عدل یک اصطلاح با بار «اشتراک لفظی» نیست. نمی‌توان گفت که عدل در کار خدا به معنایی خاص است و عدل انسانی به معنایی دیگر، همان‌گونه که نباید پنداشت عدل سیاسی و عدل اجتماعی دارای دو معنای متمایزند و نیز قابل قبول نیست که این اقسام دارای تباین و اختلاف مفهومی باشند بنابراین عدل مشترک مفهومی و در همه این اقسام به یک معناست، گرچه‌ارای تفاوت مصداقی است و این تفاوت مصداقی هرگز با وحدت مفهومی ناسازگار نیست.» (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۰۰)

مصادیق عدالت

با بررسی مصداق‌های عدل به‌ویژه عدلی که در آیات و روایات بیان شده است، معنای پیش گفته قابل توجیه است. اینک دو مورد از مصادیق این عدل را می‌توان به‌صورت خلاصه این‌گونه بیان کرد:

۱. عدل در خلقت انسان و نیروهای انسانی

بزرگان با تشریح عدل در اوصاف نفسانی و نیروهای انسانی، به این نتیجه رسیده‌اند که نیروهای انسانی را می‌توان در سه بخش دسته‌بندی کرد که گرچه با یکدیگر بی‌ربط نیستند، ولی مرز هریک از دیگری جداست. این سه بخش، اندیشه، نیروی جذب و کشش و نیروی دفع و رانش است. شاهد این مطلب نیز این گفته پروردگار است که می‌فرماید: «خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ خَدَّوْنَ تُو رَا اَفْرِيْد، رَاَسْتَ غَرْدَانِيْد وَ بَه اَدْل سَامَانَ دَاد.» (انفطار: ۷) یا: «وَ نَفْسِي وَ مَسْوَاهُ سَوَّغْنَ بَه جَان وَ اَنچَه اَن رَا هَمَوَار وَ رَاَسْتَ سَاخْت.» (شمس: ۸) این عدل و تسویه، از مواهبی است که خداوند در نهاد و نهن هستی و به ویژه انسان قرار داد ه و عدالت و راستی را در این آفرینش سامان داده است.

۲. عدل در ساختار آفرینش

این مصداق عدل در آفرینش که در نظام تکوین نهادینه شده است، بدین صورت تحقق یافت که خداوند هر چه را برای ارکان هستی لازم بود، به آن عطا کرد و آن را به گونه‌ای آفرید که در رسیدن به هدفش، ابزار لازم را در اختیار داشته باشد: «رَبَّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ» پروردگار، آن است که هر چیز را آفرید، آنگاه آن را هدایت کرد. (طه: ۵۰) یا «مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه او (خدا) بر او تسلط دارد (اما سلطه‌ای که توأم با عدالت چرا که) پروردگار من بر صراط مستقیم است. (هود: ۵۶)

بررسی مفهوم عدالت اجتماعی

در اندیشه اسلامی، عدالت به عنوان یکی از اصول مورد بحث درباره خداوند مطرح است. در فقه نیز به عنوان یک اصل اخلاقی مانند عدالت قاضی، شاهد، امام جماعت یا شاهد طلاق، به آن توجه شده است. مبنای‌ترین تعریف از عدالت که به وسیله اسلام‌شناسان و اندیشمندان سیاسی قدیم و جدید صورت گرفته است، به ترتیب اولویت، در دو تعریف مرتبط و مکمل زیر خلاصه می‌شود:

۱. عدالت به معنای «وضع کل شیء فی موضعه»؛ قرار دادن هر چیز در جای مناسب خویش»

۲. عدالت به معنای «اعطاء کل ذی حق حقه»؛ عطا به میزان استحقاق و حق را به حق‌دار رساندن و استیفای

حقوق.

برخی اندیشمندان ضمن انتخاب تعریف اول عدل این مفهوم را مانند بسیاری از مفاهیم ارزشی‌یگر، برگرفته از جهان آفرینش و امور تکوینی می‌دانند. مطابق این دیدگاه در نظام آفرینش هر پدیده‌ای در جای خود قرار گرفته است و متناسب با وضع خود، وظیفه خویش را انجام می‌دهد. این سازگاری، هماهنگی و تناسب کامل، بیانگر عدل آفرینش است و انسان نیز این حالت را از امور تکوینی انتزاع می‌کند. از این رو، در اجتماع نیز اگر هر کس به وظیفه خاص خود به صورت مناسب عمل کند، آن وضع عادلانه است.

برای یافتن مصداق‌های روشنی برای تعریف نخست، باید به منبعی که عهده‌دار تطبیق آنهاست، مراجعه کرد، از این رو، شریعت اسلامی در درجه نخست و سخنان پیامبر اکرم ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام در درجه بعدی، منابعی است که برای رسیدن به این منظور باید به آنها توجه شود. برخی علما معتقدند اگر ائمه معصومین علیهم‌السلام عدل را در قالب مصادیق نشان ندهند نمی‌توان در میان مصداق‌های بی‌شمار، عدل را شناخت. (همان: ۱۸۷ - ۱۹۷)

حال پرسش اینجاست آن عدالتی که در آیات و روایات به آن دستور داده شده (بمعنای تشریحی)، چیست؟ در پاسخ باید گفت با توجه به آنچه اندیشمندان و بزرگان بیان کرده‌اند می‌توان به سفارش آیات و روایات درباره عدالت اجتماعی پی برد؛ این عدالت، عدالتی پویا و سازنده است که صالحان برای تحقق جامعه آرمانی جهت نیل انسان به کمال می‌کوشد خداوند با تعبیری استوار به انسان دستور می‌دهد: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ

ای مؤمنان! برپادارندگان عدل و گواهی‌دهندگان برای خدا باشید.» (انعام: ۱۵۲)

این عدل که شریعت و دین به آن سفارش می‌کند، بسیار سخت و دشوار است. از این‌رو، تعبیر قرآن، «قَوَامٌ» است، نه «قَائِمٌ» که این نشانه دشواری و سنگینی عدل است. بنابراین، انسان باید به تجربه عدل را بر پا دارد تا از پس آزمون‌های سخت، از «قائِمیت» به «قوامیت» برسد. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ۲۰۸)


این دعوت و دستور به قوام بودن، به یقین فراتر از یک امر فردی و شخصی است؛ در اقسام عدالت فردی و آنچه که در فقه مطرح است، عدالت یک امر اخلاقی است، چنان‌که جود یک امر فردی است و در جای خود سزاوار و شایسته. از این‌رو، احسان در کنار عدل مطرح شده [نه جود] و امری مجزا و متفاوت از عدل است. با این توضیح، عدل در حیطه اجتماع و در برابر دیگران، امری مجزا، با مفهومی دقیق و دشوار است که نیاز به تلاش و تکاپو دارد. به همین دلیل است که شهید مطهری رحمته الله علیه در تبیین این عدالت می‌گوید: «فرق است بین عادل و عدالت‌خواه... یکی شخصاً آدم عادل است و یکی عدالت‌خواه است؛ عدالت فکر اجتماعی اوست، [مثل] اینکه یکی صالح است و دیگری اصلاح‌طلب؛ در آیه کریمه قرآن می‌فرماید: «كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ قِيَامٌ بِهِ قِسْطٌ، یعنی اقامه و به پاداشتن عدل و این غیر از عادل بودن از جنبه شخصی است.» (مطهری، ۱۳۷۷: ۸)

قرآن در سخن گفتن نیز حتی اگر به زیان شخص باشد، باز هم به عدل سفارش می‌کند: «وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ» سخن گفتن عدل را به کار بندید، هر چند به زیان خویشان شما باشد.» (انعام: ۱۵۲) تأکید پروردگار متعال بر این امر تا آنجاست که در برخورد با دشمن و ظالم نیز سفارش می‌کند: «وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ أَلَّا تَعْدِلُوا» شما را به بی‌عدالتی وادار سازد.» (مائده: ۸)

این امر پروردگار بیانگر آن است که در تعامل و ارتباطات انسانی باید رابطه عادلانه حاکم باشد، زیرا در این رابطه، حب و بغض معنایی ندارد و باید حق هر کس و هر چیز آن گونه که شایسته آن است، ادا شود؛ دشواری و سختی اجرا و قوام بودن در عدالت به همین معناست. سخن حضرت علی رضی الله عنه به مالک اشتر در عهدنامه ای که برای وی نوشت، در تأیید این مطلب است:

ولا تكوننَّ علیهم سبعا ضارياً تغتنم أكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين او نظير لك في الخلق
همچون گرگ خون‌آشام نسبت به مردم ستم نکن؛ زیرا مردم به دو گونه‌اند: یا برادر دینی تواند و یا همسان تو در آفرینش. (نهج‌البلاغه، نامه ۵۳)



باین اساس، ممنوع بودن و اشتراک در مقام انسانی، حقی را ایجاد می‌کند که حاکم، بلکه هر انسانی نسبت به آن مسئول است و باید آن را مراعات کند. در اصل، هر کدام از انسان‌ها به سبب شراکت در دین و نوع انسانی، دارای حقی جداگانه می‌شوند که مراعات آنها به وسیله انسان‌ها در هر مقام و منصب و هر مذهب و آیینی لازم است؛ زیرا در پرتو مراعات آن حق است که زمینه تحقق عدالت مورد نظر قرآن فراهم می‌شود. اهمیت این نوع عدالت به اندازی‌ای است که خداوند به پیامبر اکرم $\text{صلی الله علیه و آله}$ برای قضاوت درباره اهل کتاب نیز به اجرای عدالت سفارش می‌کند: «وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» اگر میان آنها داوری کنی با عدالت داوری

بنابراین، به منظور تفسیر و شناخت دقیق این نوع عدل باید به مصادیق آن در پرتو کلمات ائم ه معصوم  که مفسر حقیقی آیات قرآنند، مراجعه کنیم تا بیشتر به مفهوم اجتماعی این واژه نزدیک شویم.

مصادیق عدالت اجتماعی

عدالت در بخش‌های مختلف اخلاقی، دینی، سیاسی، اداری، اقتصادی، نظامی، حقوقی، آموزشی، تربیتی و فرهنگی قابل تحلیل و بررسی است؛ زیرا جامعه زمانی سامان می‌یابد که با اصلاح کمبودها، کاستی‌ها و مفاصل موجود در این بخش‌ها، زمینه برپایی عدالت فراهم شودر غیر این صورت، جامعه و نظام رفتاری دچار آشفتگی، اختلاف و اختلال می‌شوند این نگاه همجانبه می‌تواند مصلحان اجتماعی را در اجرای عدالت اجتماعی یاری کند. به لحاظ اهمیت عدالت سیاسی و اقتصادی در قوام عدالت اجتماعی، این دو را بررسی کنیم

۱. عدالت سیاسی

عدالت اجتماعی و سیاسی که به سرنوشت ملت‌ها و دولت‌ها پیوند خورده، قدری با اهمیت است که هیچ ملت و مکتب و اندیشمند سیاسی و اجتماعی آن را نادیده نگرفته است و حتی حکومت‌ها و زمامداران جور نیز سعی بر آن داشته‌اند که ریاکارانه، خود و نظامشان را مُتَّصِف به آن بدانند و هدف خود را عدالت اعلام کنند. عدالت سیاسی، در برقراری توازن در توزیع قدرت به کسانی که شایستگی اداره امور جامعه را دارند، معنا پیدا می‌کند. کسانی که در جامعه منطبق بر تعالیم الهی صاحب قدرت شدند، باید به چشم امانت به آن بنگرند و امکانات و سرمایه‌های جامعه و حکومت را به صورت عادلانه و بر اساس استحقاق افراد به آنها اعطا کنند. از برخی کلمات امیرمؤمنان، علی  برمی‌آید که جامعه زمانی اصلاح می‌شود که روابط سیاسی جامع ه معتدل شود؛ یعنی رابطه دستگاه حاکم با مردم، رابطه‌ای صادقانه و قانونی باشد و هیچ کدام از محدوده اختیارات و وظایف خود تجاوز نکنند. از این رو، نخستین مصداق عدالت را می‌توان اصلاح نظام سیاسی و نجات آن از کجی و کاستی دانست. در این باره حضرت علی  فرموده است:

فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَ لَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّهْيَةِ ذَهَبُ الرَّعِيَّةِ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَ أَدَى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقُّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَ قَامَتْ مَجَاهِدُ الدِّينِ وَ اغْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ . (ههج البلاغه، خطبه ۲۱۶)

پس حال رعیت نیکو نگردد جز آنکه والیان نیکو رفتار باشند و والیان نیکو رفتار نگردند جز آنگاه که رعیت درستکار باشند. پس چون رعیت حق والی را بگذارد و والی حق رعیت را بجای آرد حق میان آنان بزرگ مقدار شود و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت برجا و سنت چنانکه باید اجرا گردد.

با دقت در کلمات فوق، درمی‌یابیم صلاح جامعه به اصلاح روابط سیاسی دوسویه مردم با دستگاه حکومتی و

دستگاه حکومتی با مردم وابسته است. در چنین حالتی، روابط اجتماعی نیز سامان می‌گیرد. حال اگر روابط سالم از حالت اعتدال خارج شود، نظام اجتماعی نیز متزلزل و بی‌نظم و در همه ابعاد دستخوش فساد می‌شود. (همان) امام علی علیه السلام اصلاح نظام سیاسی را نشانه همه اصلاحات فرهنگی، اجتماعی و ... و فساد در نظام سیاسی را زمینه فساد در همه زمینه‌ها می‌داند. در این بیان، رابطه سیاسی، ارتباطی دوسویه است که حکومت و قدرت در آن، برتری و والامنشی نیست، بلکه صاحبان قدرت در برابر مردم مسئولند و مردم نیز در این رابطه باید حقوق سرمداران که در واقع امانت‌داران آنان هستند را مراعات کنند. از این رو، تفاوت اساسی نظام الهی با دیگر نظام‌ها، در بر پایی این عدالت سیاسی است، به گونه‌ای که در این نظام برخلاف دیگر نظام ها، همه طرفین در آن مسئولیت دارند؛ یعنی همان اندازه که حاکم باید در ایفای حقوق مردم بی تفاوت نباشد، مردم نیز باید به مسئولیت و حقوقشان در جامعه توجه داشته باشند. در بخش دیگر، حضرت شرایط اصلاح جامعه را در گرو اصلاح خواص می‌داند که ما در بیان اهرم‌های ایجاد عدالت اجتماعی، بدان بیشتر خواهیم پرداخت.

۲. عدالت اقتصادی

عدالت اقتصادی را می‌توان از مهم‌ترین مصادیق عدالت اجتماعی دانست که نبود آن، مفاسد بی‌شماری را در پی خواهد داشت. در نظام عادلانه اقتصادی باید ثروت جامعه به شکل عادلانه میان همگان توزیع شود، به گونه‌ای که حق هر صاحب حقی ادا شود. ایجاد شرایط و زمینه مناسب به منظور بهره‌مندی از مواهب الهی برای آحاد جامعه، از لوازم نظام عادلانه است تا در سایه آن، افراد بتوانند به سبب استعداد و توانایی و تلاششان صاحب حق شوند. البته نباید پنداشت عدالت، توزیع یکسان سرمایه‌بدون در نظر گرفتن توانمندی و تلاش افراد است؛ زیرا نگرش که گریبانگیر برخی کسانی شده است که سنگ عدالت را به سینه می‌کوبند، در واقع آسیبی است که با صریح آیه قرآن: «لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ نَيْسَتْ حَاصِلِي لِإِنْسَانٍ مَّا كُنْتُ» ناسازگار است.

با این دیدگاه در اسلام، اموال سه دسته‌اند: یک دسته را باید یکسان در میان همه تقسیم کرد؛ دسته دوم را باید به تفاوت میان همه افراد تقسیم کرد و دسته سوم از اموال به صورت ویژه میان برخی تقسیم می‌شود. پس مساوات درباره همه افراد در جایی جریان دارد که همه افراد همدوش و همسان در انجام کاری دخالت داشته باشند؛ مانند جنگ، ولی اگر افرادی تلاش بیشتری داشته باشند باید بهره بیشتری ببرند. حضرت علی علیه السلام اموال بیت‌المال را در قالب دسته اول، یعنی به صورت مساوی میان همه تقسیم می‌کردند و در مقابل زیاده خواهی برخی‌ها که ادعای حمایت و یاری حضرت را داشتند، به مقابله برمی‌خاست و می‌فرمود: «تَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ؛ أَيَا مِنْ مِي خَوَاهِيْدُ كِه بَا سْتَم بَه پِيروزي دِسْت يَابَم.» (هج البلاغه، خطبه ۱۲۶) پس عدالت اقتصادی، یک سطح ابتدایی دارد که همه مردم باید به اندازه بهره‌مندی ابتدایی به صورت یکسان برخوردار باشند تا جامعه دچار فقر و آفات آن نشود و در سطح بالاتر، بستگی به تلاش و تکاپو و توانمندی آنها دارد. از این رو، حضرت علی علیه السلام به نفی مساوات بدون در نظر گرفتن استحقاق مبادرت می‌ورزد و با نگاه آسیب‌شناسانه، عدالت اقتصادی

را این گونه شرح می‌دهد:

وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ وَهُوَ يَرْفَعُ صَافِيَةَ الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ وَيُكْفِي فِي النَّاسِ وَيُهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ

همانا بخشیدن مال به غیر مستحق، ناروا و اسراف است؛ این کار، بخشنده مال را در دنیا بلندمرتبه می‌سازد و در آخرت، خوار می‌گرداند؛ یعنی در میان مردم گرامی‌اش می‌کند و نزد خدا رسوایش می‌سازد. (همان)

این نکته از آن جهت اهمیت دارد که مبدا بپنداریم عدالت هم‌طراز با مساوات است. از این رو، اینکه برخی شعار پرطرفدار مساوات را سر می‌دهند، تنها زمانی با حق و عدالت برابر است که مربوط به اموال دولتی باشد؛ زیرا عدالت واقعی زمانی است که هم تفاوت و هم ویژگی‌ها، در جای خود مدنظر قرار گیرد؛ «اعطاء كل ذي حق حقه»، یعنی همین.

در حقیقت، تفاوت عمده و اساسی عدالت مورد نظر آیات، روایات و کلام علوی با آنچه امروزه از مساوات در نگاه اندیشمندان غربی و صاحب‌نظران غیراسلامی بازگو شده است، در همین نوع نگرش است. خداوند متعال در بهره‌مندی هم‌گانی از مواهب می‌فرماید: «وَالْأَرْضَ وَضَعَهَا لِلْأَنْبَاءِ» (الرحمان: ۱۰) با این توضیح، در صورتی که عدالت اقتصادی به معنای پیش گفته تحقق نیابد و توزیع نابرابر امکانات و ثروت صورت گیرد، فاصله طبقاتی و فقر، نتیجه آن خواهد شد که مفسد فراوانی را به همراه خواهد داشت. که اینک به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف) ایجاد ظلم

حضرت امام کاظم (ع) می‌فرماید: «لو عدل الناس لاستغنوا اگر مردم عدالت پیشه کنند، بی نیاز می‌شوند.» (حکیمی، ۱۳۷۷: ج ۶، ۳۴۵) امام علی (ع) نیز در این باره فرموده است: «فما جاعَ فقير الا بما مَنعَ غني هيج كس فقير نمی‌شود، مگر به آنچه که ثروتمندان منع می‌کنند از دارایی‌شان.» (همان: ج ۴، ۳۳۸)

ب) تکاثر و تفاخر

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرمود: «يابن مسعود سیأتي من بعدی اقوام یأکلون طيبات الطعام والوانهلون الدور و یشیدون القصور؛ پس از من مردمانی خواهند آمد که خوراک‌های لذیذ و رنگارنگ می‌خورند و بر مرکب‌ها سوار می‌شوند... خانه‌ها می‌سازند و کاخ‌ها می‌افراشند...» (همان: ج ۴، ۲۹۴)

ج) گسترش ناامیدی

امیرمؤمنان، علی (ع) فرمود: «... ان افتقر قنط و وَهَنَ؛ اگر (انسان) فقیر شود، نومید و دلسرد خواهد شد.» (همان:

د) انواع بیماری‌های جسمی و روحی

امام صادق (ع) فرموده است: «من مضی اربعون صباحاً لم يأكل اللحم ساء خلقه» هر که چهار روز بگذرد و گوشت نخورده باشد، بد خلق می‌گردد. (همان: ج ۶، ۱۹۶)

و) گسترش اندوه و حزن

حضرت علی (ع) می‌فرماید: «ان الفقر، جالبٌ لِلْهُموم؛ فقر نشیمنگاه پریشانی‌هاست.» (همان: ۲۸۲)
حضرت امام رضا (ع) نیز در این باره فرموده است: «الْمَسْكِنَةُ مِفْتَاحُ الْبُؤْسِ؛ فقر کلید بدبختی‌هاست.» (همان، ۳۹۱)

ز) ایجاد پریشانی و ضعف تفکر

حضرت علی (ع) فرمود: «ان الفقر مذهلةٌ لِلنفس، مدهشةٌ لِلعقل» (همان: ۲۸۳)
اختلالات جسمی، روانی (محمدی، ۱۳۷۲: ج ۲، ۳۹۲)، گسترش شر و جرم و جنایت (حکیمی، ۱۳۷۷: ج ۴، ۲۸۵)، سبستی در اعتقادات و اخلاق (همان: ۲۸۳)، احساس حقارت (همان: ۲۸۴)، کفر و بی‌خدایی (همان: ۳۰۸)، هلاکت و نابودی ارزش و شخصیت انسان (همان: ۳۱۳)، نابودی استعدادهای خدادادی (همان: ۳۱۳) و مشکلات و مفسد بسیار دیگری را می‌توان از آثار سوء فقر ناشی از بی‌عدالتی برشمرد. که در روایات اشاره شده است.

با توجه به مطالب که بیان شد، می‌توان گفت نظام اقتصادی متعادل در جامعه موجبات قوام ملت در ابعاد مختلف، از جمله مسائل فرهنگی، سیاسی، دفاعی، اخلاقی و اجتماعی را فراهم می‌آورد و در مجموع سبب زنده شدن همه احکام در جامعه انسانی می‌شود، آن‌گونه که حضرت علی (ع) فرمود: «العدل حياة الاحكام.» (آمدی، ۱۳۷۸: ۳۰)

از آنجا که انسان به صورت غریزی نیازمند معاش است، همان‌گونه‌ای که امام باقر (ع) فرمود: «خلق الانسان اجوف فلا بد له من الطعام» انسان میان تهی است؛ پس بی‌نیاز از طعام نیست. (کلینی، ۱۳۶۲: ج ۶، ۳۸۷)، اسلام توجه خاصی به غذای انسان دارد. بر این اساس، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم فرموده است: «فلولا الخبز ماصلينا ولا صمنا و لا اديننا فرائض ربنا عزوجل و به حَجَجْتُمْ بيت ربكم و اگر نان نبود ما نماز نمی‌خواندیم روزه نمی‌گرفتیم و فرائض پروردگاران را ادا نمی‌کردیم.» (حکیمی، همان: ج ۳، ۲۹۲) امام صادق (ع) نیز در این باره می‌فرماید: «و اعلم يا مفضل ان راس معاش الانسان و حياته الخبز و المبلهان ای مفصل اصل معاش انسان و حیاتش نان و آب است.» (همان)

با این توصیف، ایجاد عدالت اقتصادی در جامعه بسیار ضروری است؛ زیرا این امر سبب می‌شود از یک سو زمینه ایجاد فقر به وجود نیاید و از سوی دیگر، ثروتمندان با کسب امتیازهایی که حق آنها نیست، زمینه ایجاد

ارکان برقراری عدالت اجتماعی

۱. حکومت

در نظر همه دانشمندان و صاحب‌نظران، اجتماعی بودن انسان، امری اتفاقی است.

انسان موجودی اجتماعی است و تمایل دارد به صورت گروهی زندگی کند، ولی با توجه به آنکه لازمه زندگی با یکدیگر به دلیل وجود انگیزه‌های مختلف فیزیولوژیکی و اجتماعی، تصادم، تعارض، تضاد و تجاوز به حقوق دیگران است، وجود نظام، سازمان، دولت، حکومت و قانون، امری ضروری و حتمی است. بنابراین، وجود دولت، یک امر طبیعی است و انسان طبعاً موجودی اجتماعی است. از این رو، آن کس که طبعاً و نه از روی تصادف، خارج از دولت و نظام دولتی زندگی کند، یا انسان وحشی است یا فوق انسان.

از منظر اسلام (قرآن و ائمه اطهار(ع))، حکومت و مدیریت، مطلوبیت ذاتی ندارد؛ زیرا انسان‌ها را از پذیرش حکومت، آنگاه که شرایط آن را نداشته باشد، برحذر داشته‌اند. پس حکومت در اسلام به‌عنوان ثانوی مطرح است و عنوان ثانوی نیز به دلیل استیفای حقوق مردم، کمک به آنها، رفع نیازهای افراد و جلوگیری از ظلم و تجاوز افراد وضع شده است. از این رو، می‌توان گفت حاکمیت و حکومت در اسلام برای اجرای عدالت، تلاش برای ایجاد رفاه عمومی، و بالا بردن سطح اقتصادی و علمی، تأمین امنیت عمومی و کوشش برای حفظ و پاسداری از ارزش‌ها، اخلاق انسانی، گسترش فرهنگ انسان‌ساز و در نهایت، هدایت افراد به سوی سعادت است.

بررسی لغوی واژه حکومت نیز برای تبیین جایگاه آن در برقراری عدالت اجتماعی کارگشا است. حکومت مصدر اصلی فعل «حکَمَ» است و «حُکْم» مصدر دیگر اوست. لغویان ریشه حکم را از حَكَمَةُ الدَّابَّةِ (لگام و دهنه اسب) می‌دانند؛ بدین معنا که خاصیت لگام، بازداشت حیوان از رفتار خودسرانه و نیز در کنترل آوردن اوست. همچنین نکته درخور توجه در این تعاریف، آن است که در همه مشتقات این لفظ، نوعی ممانعت و محدودیت وجود دارد، به‌گونه‌ای که حکم به معنای ممانعت از ظلم است. (ابن فارس، ۱۴۲۲: ج ۲، ۹۱) در مجامع روایی نیز به این معنا اشاره شده است؛ برای مثال، حضرت علی(ع) می‌فرماید:

ان الحكم میزان قسط الله الذي دَفَعَ في الارض لانصاف المظلوم من الظالمين، ۱۴۱۳ هـ. ق: ج ۲، ص ۱۵، ح ۲۴) حکم و حاکمیت میزان ظهور و تحقق عدل در جامعه انسانی است و علت و منعی چیزی جز گرفتن حق مظلوم از ظالم نیست. از این رو، مهم‌ترین هدف بعثت انبیا و مقصود از شریعت و قانون الهی، تحقق عدالت اجتماعی است: «وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» به یقین، زمانی انبیا به این هدف می‌رسند که استکبار و استضعاف ریشه‌کن شود و نظام اقتصادی متعادل ایجاد شود.

۲. حاکم اسلامی

رکن رکن برپاکننده عدالت اجتماعی، حاکم است که در اسلام و منطق نبوی و علوی، همه کارگزاران اعم از مجریه، مقننه و قضاییه تحت فرمان اویند. از نگاه دین، حکومت به عنوان امانتی در دست حاکمان است، نه وسیله آب و نان. از این رو، امام علی (ع) می‌فرماید: «وَأَنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَلَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ الْإِنْبِجَ الْبَلَاغَةَ، (نامه ۵)

«طُعْمَةٌ» (به ضم فاء) به معنای مأکَلَةٌ (والمأکله الموضوع الذی منه یأکل) (زبیدی، ۱۴۰۳ هـ. ق: ج ۷، ۲۱۰)، واگذاری درآمد و هزینه کار و ناحیه معینی اشخاص (همان، ج ۸، ۳۷۸) و نیز راه کسب ثروت و درآمد (طریحی، ۱۳۷۵: ج ۶، ۱۰۶) آمده است براساس این تعاریف، حاکم باید برای برقراری عدالت اجتماعی مسائلی را مراعات کند که برخی از آنها عبارتند از:

الف) دفاع از مظلومان و مستمندان و مبارزه با ستمگران

امام علی (ع) در این باره فرموده است:

یا شریح انظر الی اهل المعک والمطل و دفع حقوق الناس من اهل المقدره و الیسار ممن یدلی باموال المسلمین الی الحکام فخذُ للناس بحقوقهم من (چکیمی، ۱۳۷۷: ج ۲، ص ۷۵۸)

ای شریح بنگر به کسانی که با داشتن تمکن در پرداخت حقوق مردم تعلل می‌ورزند و وقت‌گذرانی و ممالطه می‌نمایند و صاحب ثروت و قدرت هستند و از مال مردم به حاکمان رشوه می‌دهند، پس حقوق مردم را از آنان بازستان.

در این عبارت، «معک» به معنای تأخیر در پرداخت حقوق و «مطلُّ» به معنای امروز و فردا کردن در پرداخت حقوق است. «المقدره» نیز به معنای توانایی و توانگری و «یسار» به معنای ثروتمند است. تأکید حضرت در این کلام، بازستاندن حق مظلوم از ظالم و افراد بی‌اعتنا به حقوق مسلمانان است. در این باره، امام رضا (ع) می‌فرماید: «نحن اولیاء المؤمنین، انما نَحْكُمُ لَهُمْ و نَأْخُذُ لَهُمْ حَقُوقَهُمْ مِمَّنْ یظلمُهُمْ سرپرست و زمامدار مؤمنان هستیم که به سود آنان حکم و حکومت می‌کنیم و حقوقشان را از ستمگران می‌گیریم». (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ۸۶)

ب: برپایی توازن و عدالت اقتصادی

در نظام اقتصادی متعادل و متوازن، بخش‌های اقتصادی و جریان اموال، به توازن و تعادل می‌رسد. مصداق ه ای این توازن اقتصادی عبارتند از:

یک - تعادل در توزیع و تقسیم کار میان عموم افراد؛

دو - تعادل در مقدار و میزان کار به نسبت توان و قدرت جسمی و روحی افراد؛

سه - تعادل در میزان ثروت و سرمایه برای افراد؛

چهار - تعادل در تقسیم ثروت‌های عمومی (انفال) میان مردم؛

پنج - تعادل در نظام تولید؛

شش - تعادل در نظام توزیع؛

هفت - تعادل در مصرف؛

هشت - تعادل در عرضه و تقاضا؛

نه - تعادل در نرخ‌ها؛

ده - تعادل در بخش‌های مختلف اقتصادی، همچون اقتصاد صنعتی و کشاورزی.

بی‌شک این تعادل و توازن در پرتو وجود امام و حاکم عادل تحقق می‌یابد. (حکیمی، ۱۳۷۰: ۲۸۴)

پس اگر توازن اقتصادی صورت پذیرد، به تبع آن، توازن فرهنگی، معنوی، اخلاقی و سیاسی نیز صورت

می‌گیرد. از این رو، حضرت علی(ع) یکی از وظایف خود را برقراری توازن اقتصادی می‌داند و می‌فرماید:

«إيها الناس ان لي عليكم حقاً ولكم علي حق فاما حقكم لي ... توفير فيئكم و تعليمكم كيلا تجهلوا
وتأديبكم كيلا تعلموا» (نهج البلاغه، خطبه ۳۴)

ای مردم، مرا بر شما حقی است، و شما را بر من حقی. بر من است که خیرخواهی از شما دریغ
ندارم و حقی را که از بیت‌المال دارید بگذارم. شما را تعلیم دهم تا نادان نمانید و آداب آموزم تا
بدانید.

در این عبارت، امام وظیفه حاکم را قرار دادن اموال عمومی به صورت کامل در اختیار نیازمندان و همه

صاحبان حق و سامان دادن به امور اقتصادی و معیشت مردم می‌داند و پس از آن، به مهم‌ترین وظیفه حاکم که

همانا رهایی از جهل و نادانی است، اشاره می‌کند. ایشان، وظیفه سوم را نیز تربیت و پرورش بیان کرده است.

(مکارم شیرازی، ۱۳۷۸: ج ۲، ۳۴۵ و ۳۴۶) امیرمؤمنان، علی(ع)، در جایی دیگر نیز فرموده است: «وانَّ حقکم

عليه (الوالي)... التعديل بينكم. فاذا فعل ذالك وجب طاعته وحق والي بر شما آن است که بین شما به عدل رفت ار

کند... و چون این‌گونه کرد، بر شما واجب است از او اطاعت کنید.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۷۲، ۳۵۶) در این عبارت

حضرت، عدالت همه جانبه، زمینه اطاعت از حاکم را فراهم می‌سازد.

ج) عدالت در شئون دیگر

حاکم اسلامی باید زمینه یاری‌سانی به مردم به منظور رفع نیازهای آنان و بویگیری از هرگونه ظلم و تجاوز به حقوق

دیگران را فراهم سازد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم درباره حاکم و حکومت اسلامی می‌فرماید: «یاوی الیه الضعیف و به ینصر علی

المظلوم» (متقی هندی، ۱۳۹۷هـ.ق: ج ۶، ۴) همچنین در کلامی دیگر فرموده: «یاوی الیه کل مظلوم من عباده ضعیف

به او پناه می‌برد و به وسیله او مظلوم یاری می‌شود» (همان، ۵) امام محمدباقر(ع) نیز در این باره فرموده است:

«تأمن المذاهب و ترد الظالم و تعمر الارض و یستقیم الامم فیض کاشانی: ج ۱۵، ۱۷۰)

براساس آنچه بیان شد، وظیفه حکومت و حاکم، تأمین امنیت، بازگرداندن حقوق تباه شده افراد و به سامان

شدن امور است که این وظیفه تنها در سایه برقراری عدالت اجتماعی میسر است . از این رو، حضرت علی (ع) می‌فرماید: «من کمال السعادة السعی فی اصلاح الجمهوٰز کمال نیک بختی است سعی کردن در آنچه صلاح حال معظم مردم و عامه ایشان باشد.» (آمدی، ۱۳۷۸ق: ج ۴، ۳۱۸) یا: «علی الامام ان یعلم اهل ولایتہ حدود الاسلام والایمان؛ بر امام است اینکه تعلیم کند اهل مملکت خود را حد و اسلام و ایمان آنها را.» (همان) در این عبارت، وظیفه آموزش نیز بر عهده امام که حاکم مسلمانان قلمدادشود گذارده شده استدر جایی دیگر نیز رسالت خود از حکومت را این‌گونه بیان می‌دارد:

«خدایا تو می‌دانی هدف من، امارت و پادشاهی و ریاست بر مردم نیست، بلکه هدف من، قیام به حدود الهی و تحقق شرع انور، منظم کردن امور، دفاع از افراد و رساندن حق هر صاحب حقی به او و ادامه راه رسول الله و ارشاد گمراهان است.»

در اینجا، حکومت و حاکم در برابر هرکس و هر چیز که تحت قلمرو و حکومت اوست، مسئول است و این مسئولیت اعم از انسان، حیوان، جماد، نبات و حتی هواست و مراعات عدالت در همه این امور باید سرلوحه کار حاکم باشد. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم در این باره فرموده است: «الامام ضامن فلی احسن فله و لهم وان اساء فعلیه ؛ امام ضامن است پس اگر نیکی کرد برای خود و مردم نیکی کرده و اگر بد کند بر خویش بدی کرده است.» (متقی هندی، ۱۳۹۷هـ: ج ۷، ۵۸۹)

امام علی(ع) در خطبه ۱۶۷ به سردمداران توصیه می‌کند: «اتقواالله فی عبادہ و بلادہ فانکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم و خدا را واپایید در حق شهرهای او و بندگان که شما مسئولید حتی از سرزمین‌ها و چهارپایان.» از این روایت برمی‌آید که باید حتی نسبت به شهرها و روستاها و مردم، با وظیفه شناسی، مسئولیت پذیری و وجدان که لازمه تقواست، رفتار کرد و خدمتگزار آنان بود؛ زیرا افراد حتی در برابر مکان‌ها و حیوانات مسئولند. این روایات به درستی روشن می‌سازد که چشم فرو بستن و بی‌تعهدی نسبت به مفساد و نابهنجاری ها و نادرستی در هر بخش از جامعه، امری غیراسلامی و نتیجه بی‌تقوایی و سستی در دین‌باوری است؛ زیرا مسئول و حاکم جامعه، در برابر این امور ضامن است. براساس کلام ائمه معصومین علیهم‌السلام، حاکم و مدیر و وزیر و وکیل و رئیس در برابر انواع آلودگی‌های زیست‌محیطی همچون آلودگی صوتی، هوا، منابع زیرزمینی، آب ها، مزارع کشاورزی و نیز مشکلات اداری، اقتصادی، بهداشتی، اخلاقی و آموزشی مسئولیت دارد، به گونه ای که در روز حشر باید پاسخ‌گوی خالق هستی باشد.

مراعات این امور زمینه‌ساز عدل است و حاصل آن چیزی جز برقراری عدالت اجتماعی نیست. بنا به فرمود حضرت علی علیه‌السلام: «العدل اساسٌ به قوام العالم» (مجلسی، ۱۴۰۳هـ: ج ۷۸، ۸۳) در این کلام، از معیار عمومی و قانون عام در کائنات سخن رفته و هر چیز در جای خود نهاده شده است. امیرمؤمنان، علی علیه‌السلام درباره عدالت اجتماعی که قوام خلق و مردمان و حکومت به آن است نیز فرموده است: «العدل قوام البریه». (آمدی، ۱۳۷۸:

۳. کارگزاران

به یقین، اداره جامعه و برقراری عدالت اجتماعی باید به وسیله کارگزاران امین صورت پذیرد. اسلام دستور داده کارگزار، مسئول و مدیر هر اداره و بخش، افزون بر اینکه باید مشکلات ارباب رجوع را برطرف سازد، موظف است حدود ایمان و اسلام و احکام زندگی را مشخص کند. در این میان، حاکم نیز برای ارائه خدمات به افراد جامعه باید سازمانی را ایجاد کند. کارگزار و مسئولی که در اداره و بخشی تعیین شده است، نسبت به مراجعه کننده وظایفی دارد که نخستین وظیفه او، گرمی داشت فقرا و نیازمندان است. رسول اکرم ﷺ فرمود: «من اکرم فقیراً مسلماً لقی الله عزوجل و هو عنه راض هر که فقیر مسلمانی را اکرام کند، درحالی خدا را ملاقات می کند که خداوند از او راضی است». (قمی، ۱۴۱۳ هـ.ق: ج ۱۶، ۱۴۱)

امام علی علیه السلام در نامه به مالک اشتر ملاکهای توزیع و سپردن قدرت به افراد را چنین معرفی کرده است:

پس در کارهای کارمندان بنگر و چون آنان را آزمایش نمودی، به کار بگمار؛ نه از راه بخشش و خودکامگی و به طور دلخواه؛ زیرا این روش نوعی ستم و خیانت است. ایشان را از میان اهل تجربه و شرم و حیا و از خانواده های خوش نام و پیش قدمان در اسلام برگزین؛ زیرا اخلاق آنها بهتر، خانواده آنها پاک تر، طمعشان کمتر و در سنجش عواقب کارها، بیناترند. (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

این نوع ملاک بندی در توزیع قدرت، جامعه را در پیشبرد عدالت اجتماعی یاری می رساند، به گونه ای که با وجود این ملاکهاست که قدرت به عنوان امانت، ابزار گردنکشان و زیاده طلبان نمی شود.

آنچه در حکومت امام علی علیه السلام قابل بررسی است، توجه حضرت به کرامت و شرافت افراد است، به گونه ای که عرصه ترقی و پیشرفت و مسئولیت را برای همگان فراهم می ساخت. در حکومت ایشان، افرادی که توان مشارکت سیاسی و به دست گرفتن سمت و نقش سیاسی را در خود می دیدند، می توانستند از فرصت بهره برند و توان و قابلیت خود را نشان دهند که این، از مصادیق عدالت اجتماعی است. (نک: محمدی، ۱۳۸۵: ۱۵۷)

۴. خواص

بنا به فرموده ائمه معصوم علیهم السلام یکی از مسائلی که جامعه را به سوی عدالت اجتماعی می کشاند، اصلاح مردم به ویژه خواص است که عبارتند از: ملوک، علما، تجار و عباد. پیامبر اکرم ﷺ در این باره فرموده است:

لا تصلح عوام امتی إلا بخواصها قیل ما خواص یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: خواص امتی اربعه الملوک و العلماء و العباد و التجار. قیل کیف ذالک؟ قال ﷺ: الملوک رعاة الخلق فإذا کان الراعی ذقیماً یرعی الغنم؟ و العلماء اطباء الخلق فإذا کان الطیب مریضاً کیفیداوی المریض؟ و العباد لیل الخلق فإذا کان الدلیل ضالاً فمن یهدی السبیل و التجار امن الله فی الخلق فإذا کان الامین خائناً فمن یعتد به شکینی، بی تا، ۳۳۶)

در این روایت راهگشا، یکی از ابزارهایی که می تواند جامعه را به عدالت اجتماعی نزدیک سازد، اصلاح خواص در جایگاه های مختلف جامعه است؛ ملوک در بعد قدرت، علما در بعد فرهنگ، عباد در بعد معنوی و تجار در بعد اقتصادی. از این رو، هرگاه خواص اصلاح شوند، به تبع آن، عوام نیز اصلاح و در نتیجه، زمینه تحقق عدالت فراهم

می‌شود. پیامبر رحمت، حضرت محمدﷺ، در روایتی دیگر فرمود:

صنفان من امتی اذصلحوا صلحت امتی و اذا افسدا افسدت امتی قبیل رسول الله و من هُما؟ قال الفقهاء
والامراء

دو گروه از امت من هستند که هرگاه اصلاح شوند، امت اصلاح می‌شوند و هرگاه فاسد شوند، امت
فاسد گردند. سؤال شد آن دو گروه کیانند؟ فرمودند: فقها و امرا. (حرانی، ۱۴۰۴ هـ.ق: ۵۰)

در برخی روایات، صلاح و ثبات نظام به حضور و تلاش علما و کارشناسان و اظهارنظر آنان و نیز طرح و برنامه
مناسب آنان مربوط می‌شود، چنان که حضرت علیؓ در سفارش به مالک فرمود: «یا مالک، و اکثر مدارس العلماء و
مناقشة الحكماء فی تثبیت ما صلح علیهم بلادک و لبدانشمندان فراوان گفت و گو کن و با حکیمان فراوان سخن
در میان نه در آنچه کار شهرهایت را استوار دارد.» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

در **تحف العقول** نیز این عبارت بیان شده است: «فان ذاک يحق الحق و يدفع الباطل و يكتفى به دليلاً و مثلاً،
لان السنن الصالحة يقى السلبى الى طاعة الله پس این شیوه سبب پا برجایی حق و نابودی باطل و راهنما و
نمونه‌ای کافی است؛ زیرا عادت‌ها و سنت‌های نیک همان اطاعت راه خداست.» (حرانی، ۱۴۰۴: ۱۳۱)
از این رو، در کلام امیرمؤمنان، علیؓ، هم اصلاح خواص و هم بهره جستن از آنان در امر حکومت، می‌تواند
زمینه برقراری عدالت اجتماعی را فراهم آورد.

برخی آثار عدالت اجتماعی

۱. هم‌نشینی رسول خدا

رسول خدا می‌فرماید: «مَنْ أَخَذَ لِلْمَظْلُومِ مِنَ الظَّالِمِ كَانَ مَعِيَ فِي الْجَنَّةِ مَصَاحِبًا» که حق مظلومی را از ظالمی باز
ستاند همراه و مصاحب من در بهشت است (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق: ج ۷۲، ۳۵۹)

۲. حفظ دین و مرزهای مسلمانان

مولای متقیان، علیؓ فرموده است: «... عن شرایع الدین و حُطُّ ثغور المسلمین و احرزُ دینک بالعمل بالعدل فی
رعیتک؛ حفظ کن دین و مرزهای مسلمین را به واسطه عمل به عدالت در مردم.» (آمدی، ۱۳۷۵: ج ۴، ۳۶)

۳. ثبات دولت

امیرمؤمنان علیؓ فرمود: «من عمل بالعدل حَضَّ اللهُ لِكُلِّ (همان: ج ۵، ۳۵۵) ایشان در کلامی دیگر فرموده
است: «ثبات الدول باقامة العدل دوام دولت به عدل است.» (همان، ج ۳، ۳۵۳) یا: «ثبات الملك بالعدل» (همان :
ج ۱، ۳۸۵)

حضرت علیؓ می‌فرماید: «اعدل تَدُم لک القدره؛ عادل باش تا قدرت تو دوام یابد.» (همان: ج ۲، ۱۷۸)

۴. عدالت، عامل کسب منزلت و ارزش اجتماعی (بدون تبلیغات)

حضرت امیرؓ فرمود: «من عدل عظم قدره هر که عدل پیشه کند، قدرش فزونی یابد.» (همان: ج ۵، ۱۹۳) در

بیانی دیگر نیز می‌فرماید: «من عدل فی سلطانه استغنی عن اعوانکسی که در سلطنتش عدل پیشه کند از یاری یاریگران بی‌نیاز می‌گردد.» (همان)

۵. شرکت مردم در همه امور مربوط به حاکمیت

امام علی علیه السلام فرمود: «وَتَبَحِحْكَ بِاسْتِغْنَاةِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مَتَّعِهَا فَبِمَا ذُخِرَتْ عِنْدَهُمْ مِنْ أَجْمَاعِكَ؛ تُوَازِ غَسْتَرِشْ عَدْلٌ فِي مِثْلِهَا خَيْرٌ مِنْ خَيْرِهَا» (نهج البلاغه، نامه ۵۳)

در ادامه همین نامه آمده است: «با مهربانی با مردم، به آنها و پشتیبانی آنان مطمئن خواهی شد و اگر در آینده کار و مشکلی پیش آید و از آنها در حل مشکل دعوت به عمل آید، به شادمانی می‌پذیرند؛ زیرا عمر آن و آبادی قدرت تحمل مردم را افزایش می‌دهد.»

۶. شکست دشمن

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من عمّ عدله نصر علی عدوه هر که عدالتش فراگیر گردد، بردشمنانش چیره گردد.» (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق: ج ۷۲، ۳۵۹)

حضرت علی علیه السلام نیز در این باره فرموده است: «بِالسَّيْرِ الْعَادِلَةِ يَقْهَرُ الْمُنَادِي بِرُشْدٍ عَادِلَانَهُ، هَر دَاعِيَهُ دَارِي مَغْلُوبٌ اسْت.» (آمدی، ۱۳۷۸، ج ۳، ۲۱۹)

۷. پایداری مردمان

امیرمؤمنان علیه السلام فرموده است: «الْعَدْلُ قَوَامُ الْبِرِّ عَدْلٌ، مَا يَهِيءُ لِقِيَامِ الْمَرْءِ فِي عَدْلِهِ» (مجلسی، ۱۴۰۳ هـ.ق: ج ۸۳، ۷۸)

۸. پایداری نعمت‌ها

امام رضا علیه السلام فرموده است: «اسْتِعْمَالُ مَوْذُنِ بَدْوَامِ النِّعْمَةِ كَارِ بَسْتِنِ عَدْلٍ وَ دَادِغَرِي وَ نِيكَوَكَارِي، عَامِلُ پَايْدَارِي نِعْمَتِهَا اسْت.» (صدوق، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۴)

۹. آرامش دل‌ها

حضرت فاطمه علیها السلام می‌فرماید: «وَالْعَدْلُ تَنْسِيقٌ لِلْقُلُوبِ عَدَالَتٌ، مَا يَهِيءُ لِقِيَامِ الْمَرْءِ فِي عَدْلِهِ» (حکیمی، ۱۳۷۰: ج ۶، ۴۰۵)

نتیجه

عدالت به‌عنوان یک اصل فطری، در نظام تکوین و تشریح نهاده شده است و طبق بیان امیرمؤمنان، علی علیه السلام، قرار دادن هر چیز در جای خود است. در نظام تکوین، این اصل در خلقت عالم (بالعدل قامت السموات والارض) قرار دارد. این مفهوم که در جان آدمی ریشه دارد، در زندگی اجتماعی نیز به اندازه‌ای با اهمیت است که خداوند به آن دستور داده است، به‌گونه‌ای که هدف از فرستادن انبیا و اولیا و کتاب‌ها و شریعت‌ها، همه برای دستیابی به

این امر بوده است. بنابراین، در صورتی که زوایا و مصادیق حقیقی این مسئله روشن شود، جامعه به سوی کمال و سعادت رهنمون می‌شود و عدالت به‌عنوان واسطه و دلیل، راه سعادت بشری را هموار می‌سازد. تحقق این مسئله مهم در اجتماع، با توزیع مناسب قدرت سیاسی و ثروت و اعطای حق هرکس در شأن و توان او امکان‌پذیر است و ابزارهایی همچون حکومت، حاکم، کارگزاران و خواص (علماء، عباد، تجار، ملوک) می‌توانند با عمل به فرامین دین و وظیفه‌شناسی، زمینه ایجاد عدالت اجتماعی را فراهم آورند. این نوشتار کوشید تا مسائل بازگو شده را در آینه آیات و روایات بررسی و زوایای آشکار و پنهان آن را تحلیل و تبیین کند.

با آرزوی توفیقات الهی